

«را با دکتر محمدصادق کوشکی بررسی کردیم

نگ «انقلاب اسلامی است

اسناد انقلاب اسلامی
مرکز برای دیده شدن
اتر باشد؛ همان جا هم

خبر دادم چند روز بعد با حضور نویسندگان این کتاب، نشست را
در کافه کتاب زیتون برای بررسی این کتاب برگزار خواهیم کرد. دکتر
محمدصادق کوشکی دعوت مان را پذیرفت اما دکتر صفاری به خاطر



عکس‌ها: فاطمه سادات میراحمدی

می افتد و مخالفت‌ها زیادتر است. کمیته تنها نهاد جوانمرگ
انقلاب اسلامی است.

شما هم برای نوشتن درباره کمیته، دیر به فکر افتادید...

دیر به فکر افتادیم، چون باتوجه به اهمیتی که دارد قبل تر کتابی
مختصر در مرکز اسناد انقلاب اسلامی کار شده بود؛ البته نه به نام
تاریخ شفاهی کمیته که عملاً تدوین شده، چند مصاحبه بود با
۱۰۰۰ ریختگی و اصلاً کتاب نبود. گاهی وقت‌ها دانشجویها به طور
موردی به آن می‌پرداختند اما عملاً منبعی وجود نداشت.

اتفاق بعدی این‌که آقای سهیل صفاری جزو آدم‌هایی بود که
علاقه مند به شناخت این پدیده بود. وقتی به دانشگاه می‌آمد،
صحبت می‌کردیم و نطفه این کتاب در همان جلسات دوفره
منعقد شد. همان‌جا به توافقی رسیدیم که ایشان بیاورد و به طور
مشترک این کار را انجام دهیم. اگر علاقه و اصرار آقای صفاری
نبود، شاید این کار شکل نمی‌گرفت.

از زمان آغاز پروژه تا چاپ کتاب چقدر طول کشید؟

از زمانی که شروع کردیم و کار چاپ شد، شاید هشت سال طول
کشید. این کتاب دو سه بار تا مرگ رفت و دوباره احیا شد. با مرکز
اسناد انقلاب اسلامی قرارداد داشتیم ولی این پدیده به حدی
مظلوم بود که برای هیچ‌کسی مهم نبود. اولین کسانی که این
موضوع برای شان اهمیت داشت به ترتیب آقای صفاری و من
بودیم. حتی به جایی رسیدیم که آقای صفاری هم برید. من هم
هزار صنم دیگر داشتم و رفتم. آنچه که باعث شد این کتاب مجدداً
احیا شود، کرونا بود. کرونا ما را خانه‌نشین کرد و در آن دوره من
فرصتی به دست آوردم، این کتاب زنده شد و به شکل فعلی درآمد.
بازنویسی نهایی این کار در کرونا انجام شد و در اسفند ۱۳۹۸ به
مرکز اسناد تحویل داده شد. از دوم اسفند و از زمانی که کرونا
همه جا را تعطیل کرد تا ۲۶ اسفند بازنویسی را تمام کردم؛ چون



پاره‌ای از مشکلات، در جمع مان حاضر نشد. در این نشست همچنین
میزبان آقایان حسین شیخانی و مصطفی یاسایی از پژوهشگران حوزه
انقلاب اسلامی و خانم منیر حمزه‌ای بودیم.

صبح تا شب پای این کار نشستیم. دانشگاه تعطیل بود و سامانه
آموزش اینترنتی راه نیفتاده بود. هر روز فکر می‌کردیم از هفته بعد
به دانشگاه می‌رویم.

در مرکز اسناد، حجت‌الاسلام حسینیان فوت کردند، مدیر مرکز
عوض شد و سیاست‌ها تغییر کرد. این کتاب باردیگر آنجا در آستانه
مرگ قرار گرفت. مدیریت جدید نگاه دیگری داشت؛ این کتاب
در اولویت‌ها نبود. فکر می‌کردم شاید تقدیر کتاب این است که
انجام نشود ولی به دیدار مدیر مرکز رفتم و صحبت کردم، ایشان
گفت باشد و من فکر کردم این باشد از آنهایی است که یعنی کار
نمی‌شود ولی شد و کار منتشر شد.

چرا فقط فاصله بین سال‌های ۵۷ تا ۶۴ را برای این کتاب
انتخاب کردید؟

ما می‌خواستیم از ۵۷ تا ۶۹ (سال ادغام) را کار کنیم. بعد از ادغام
تا مدتی در یک ماشین، دو نفر با لباس کمیته و دو نفر با لباس
شهربانی بودند. حتی گاهی در گشت مشترک به طور نمادین
سه نفری بودند. مدتی طول کشید تا نهاد جدید متولد شود که
مصادف با سال ۱۳۷۰ بود.

دیدیم حجم کتاب بسیار زیاد خواهد شد. کار فعلی هم حجیم بود.
حدود ۱۰۰ صفحه از این کتاب در بازنویسی حذف شده درحالی‌که
هرکدام از آن صفحات با زحمت گردآوری شده بود. ما هیچ
مآخذی برای این کار نداشتیم. داده‌های ما جز مصاحبه‌هایی
که دشواری‌های عجیبی داشت، هرکدام خط به خط از جایی
گردآوری شده بود؛ چون چیزی در مورد کمیته نبود و نیست.
از یک طرف حجم مطالب زیاد بود و از طرفی هر دو می‌خواستیم
کار بریده بودیم پس گفتیم تا سال ۶۴ بیاوریم، بعدش را کس دیگری
یا خودمان انجام می‌دهیم.

دسترسی‌تان به منابع چگونه بود؟

باید برای بخش زیادی از این گفته‌ها سندی وجود داشته باشد. در
مورد چنین کارهایی چند منبع داریم. کتاب‌هایی مثل کتاب‌های
خاطرات از این جمله است. ولی در مورد کمیته کتاب پژوهشی
وجود نداشت. نشریات آن زمان یکی از مهم‌ترین منابع بود، دیگری
نشریه‌ای بود که خود کمیته منتشر می‌کرد. کمیته نشریه داخلی
منتشر می‌کرد که دیگران هم می‌توانستند بخوانند؛ کمی خاص‌تر
بود و حتی بحث‌های صنفی داشت. تغییرات کمیته آن قدر عجیب
و غریب است که وقتی می‌بینید، تعجب می‌کنید. این مسائل در
میان نیروها منعکس می‌شد. نشریه «نگهبان انقلاب» نیز مقطعی
برای عموم منتشر می‌شد و روی گیشه می‌رفت. نگهبان انقلاب
تحلیل‌های سیاسی می‌داد. ما آرشیو این نشریات را هیچ‌کجا پیدا
نکردیم. نیروی انتظامی هم اظهار بی‌اطلاعی کرد!

وقتی کمیته ادغام شد، میلیون‌ها ورق سند داشته است از بازجویی
از منافقین، ضدانقلاب، سلطنت‌طلب‌ها و عناصر پهلوی تا پرونده
قاچاقچیان مواد مخدر، اشرار و تروریست‌ها و... کمیته از گروه‌های
تروریستی وابسته به آمریکا یا استخبارات صدام بازجویی می‌کرد
ولی برای کسی مهم نبود که این اسناد کجاست؟! امروزه اسناد
ساواک برگ برگ دسته‌بندی و منتشر می‌شود. صدها کتاب از دل
اسناد ساواک منتشر شده است. اگر اسناد کمیته منتشر می‌شد،
بخش ناگفته‌ای از تاریخ انقلاب بود. وقتی کمیته ادغام شد، این
اسناد برای کسی مهم نبود. حتی اسناد نیروی انسانی کمیته
برای کسی اهمیتی نداشت. هرچه پیگیری کردیم، گفتند شاید در
گونی‌هایی گوشه‌ای ریخته شده باشد، مگر به چه دردی می‌خورد؟!

به «عزت شاهی»

گفتند برو!

یکی از امتیازات کتاب «کمیته‌های انقلاب اسلامی»
این است که فردی که با هیچ کجا مصاحبه نمی‌کرد،
مهربانانه پذیرفت و ما چند جلسه مهمان خانه این
فرد بودیم. جناب آقای مختار کلانتری که در مقطعی
جانشین و در مقطعی در اوج دوران فعالیت کمیته در
سال ۶۶، فرمانده کمیته بود و از سپاه به کمیته رفته
بود، پذیرفت و درباره مقطعی از بلوغ کمیته صحبت
کرد. ما به خانه‌اش که کوچک، ساده و کارمندی بود،
رفتیم. آقای سالک که در مقطعی فرمانده کمیته بود
هم مصاحبه مفصلی با ما داشت.

کمیته یکی از نهادهایی بود که عجیب‌ترین مسئولان
را داشت. در مقطع تولد و شکل‌گیری کمیته، آیت‌ا...
مهدوی‌کنی مسئول بود. در مقطعی آقای ناطق نوری
بعد آقای فلاحیان و در مقطعی آقای سالک و بعد
مسئولیت به سمت غرور روحانی‌ها از جمله آقای
مختار کلانتری و سراج‌الدین موسوی رفت. سپس
بحث ادغام پیش آمد. آقای عزت شاهی (مطهری)
یکی از نیروهای شاخص کمیته بود و زمان آقای
فلاحیان کار به جایی رسید که عذر او را خواستند
و گفتند برو. دیالوگ بین عزت شاهی و فلاحیان،
خلاصه تاریخ انقلاب است.

ما چرا این است که عزت شاهی می‌گوید من دیدم
این‌ها طاغوتی شده‌اند و در مسیر اشرافی‌گری هستند.
این ماجرا در سال ۱۳۶۲ اتفاق افتاده است. اومی‌گوید
من اعتراض داشتم «ما نهاد انقلابی هستیم و شما
مرتباد فتر و دستک و رئیس دفتر و... اضافه می‌کنید.
قرار ما این است که نهاد انقلابی باشیم و انقلابی
عمل کنیم ولی شما بیت‌المال را هزینه می‌کنید. مگر
ما تا قبل از این با چه چیزی کار می‌کردیم؟!» از این
سو آقای فلاحیان می‌گفتند «ما دستگاهی هستیم،
اساسنامه و مصوبه داریم و یگان ما باید نوسازی
شود». ایشان در آن زمان نگاهی مدرن به مسئله
داشت. عزت‌شاهی گفت من وارد اتاق شدم و دیدم
چه جبروتی به هم زده است. فکر کردم این اتاقی
است که در زمان شاه هم بود... این تقابل فکری
هنوز هم ادامه دارد. تاریخ کمیته پر است از این
تقابل‌ها. تقابل‌هایی که ذهن آدم‌ها را درگیر می‌کند.
نیروها تا مدتی در کمیته به این صورت کار می‌کردند
که ماشین خودشان را می‌آوردند، بنزین می‌زدند،
کوپن بنزین شان را برای کمیته خرج می‌کردند و
بخشی از درآمدشان را در کمیته خرج می‌کردند.
چنین آدمی مخیر شد بین این‌که لباس فرم بپوشد
و حقوق بگیرد و با ضابطه خاصی کار بکند یا این‌که
برود و بسیاری گفتند «نه» و رفتند.

چون کمیته مدافع ندارد همه، همه‌جا درباره‌اش
دروغ می‌گویند. امیدوارم اگر کسی می‌خواهد اثری
بسازد، این کتاب را بخواند. من ادعا نمی‌کنم این
کتاب نقص ندارد. امیدوارم گفت‌وگو و ما و این
کتاب، حرکتی باشد تا بچه‌های کمیته خاطرات خود
را بنویسند. تاریخ این کشور در سینه شماست و
نسل‌های آینده حق دارند بدانند.

